

# حکایتی دیگر از قضیه □ فرقه به روایت محمدحسین یحیایی

## حکایتی دیگر از قضیه □ فرقه به روایت محمدحسین یحیایی

### درگفتگوی اختصاصی با «خاطرات سیاسی»

به نظر شما برای غائله فرقه و به‌طورکلی آنچه در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ در آذربایجان و با مباشرت کسانی مثل سید جعفر پیشه‌وری اتفاق افتاد چه علل و عوامل و زمینه‌هایی را می‌توان برشمرد.

ضمن این‌که از دعوتتان تشکر می‌کنم، من ابتدا باید در اول گفتگویمان متذکر شوم که شما کلمه‌ای به کار بردید که خود آن می‌تواند بحث‌برانگیز باشد. ما ۲۱ آذر را می‌توانیم جنبش بنامیم. البته بازهم این نظر شماست اما من آن را غائله نمی‌نامم؛ جنبش بیست و یکم آذر، جنبش توده‌ای، مردمی و در عین حال، هم سیاسی هم فرهنگی بود. از این لفظ که بگذاریم باید دید این ماجرا چگونه شکل گرفت، چرا مورد تایید مردم بود و چه شد که از هم پاشید و به آنجا منتهی شد که نباید می‌شد.

ببینید فرقه دموکرات آذربایجان محصول یک دوران طولانی بود که تاریخش را باید در گذشته‌ها جستجو کرد؛ شاید در جنبش خیابانی، به همین دلیل هم که بعداً به آن اشاره خواهم کرد، وقتی که آن بیانیه ۱۲ شهریور را اینها منتشر کردند اسمش را گذاشتند «مراجعت نامه» یعنی بار دیگر به مردم مراجعه می‌کردند. این دلیل عمده‌اش همین بود بیانیه به فارسی ترجمه شده است؛ البته آن هم به دو زبان منتشر شد هم به فارسی هم به ترکی که ابتدا نامش مراجعت نامه بود. ببینید آذربایجان در دوران رضاشاه شرایط ویژه‌ای را به خود دید که قبلاً ندیده بود؛ می‌دانید که تبریز به اصطلاح محل آموزش ولیعهد‌هایی بود که بعدها حکومت را در دست می‌گرفتند؛ تمام ولیعهد‌های دوران قاجار آنجا پرورش پیدا می‌کردند و رشد می‌کردند. بعداً دولت را و حکومت را و هر چیزی که بنامیم، در دست می‌گرفتند؛ بنابراین تبریز یک جایگاه ویژه‌ای داشت؛ از نظر سیاسی، از نظر اجتماعی هم جایگاه ویژه‌ای داشت چون بالاخره فراموش نباید کرد که انقلاب مشروطیت در

آنجا شکل گرفته، جنبش مشروطیت، جنگ‌های طولانی با دولت عثمانی و با دولت روس بالاخره در آذربایجان صورت گرفته؛ و از نظر سیاسی هم آذربایجان یک جایگاه ویژه‌ای در تاریخ سیاسی کشور داشت. در زمان رضاشاه موقعیت آذربایجان نسبت به سابق تغییر کرد و عوض شد؛ به این دلیل که آذربایجان آن موقعیت اقتصادی خودش را از دست داد؛ یک بخش این ماجرا هدفمند بود، یک بخش از روی اجبار بود؛ چرا هدفمند چرا اجبار؟ هدفمند به این دلیل که رضاشاه تمام تلاش خودش را می‌کرد که ملت‌سازی را راه بیندازد؛ منظور از ملت‌سازی چه بود؟ در ملت‌سازی هدف رضاشاه این بود که یک ملت با یک زبان، با یک تاریخ، با یک جغرافیا ایجاد کند. درحالی‌که آذربایجان، زبان دیگری داشت، آذربایجان گذشته دیگری داشت؛ پس این بخش قضیه تنها مربوط به رضاشاه نبود. ببینید در خود همسایه غربی ما، در امپراتوری عثمانی هم، همین حوادث بود و آتاتورک درست همین کارها را در جمهوری ترکیه کرد؛ یعنی ملت‌سازی ترکیه را از همان‌جا آغاز کرد که رضاشاه تلاش می‌کرد. البته می‌دانید که رضاشاه نمونه‌های خیلی زیادی را از ترکیه به عاریت گرفته‌است. به‌هرحال آذربایجان موقعیت اقتصادی را در دوران رضاشاه از دست داد. بخش اجباری قضیه هم که خاص رضاشاه بود ولی یک بخش آن هم خارج از اراده رضاشاه بود؛ چرا؟ به‌خاطر این‌که در دوران رضاشاه حمل و نقل دریایی جایگزین حمل و نقل زمینی شد. وقتی که حمل و نقل دریایی جایگزین حمل و نقل زمینی شد موقعیت اقتصادی آذربایجان دقیقاً برعکس دوران گذشته رو به افول گذاشت. به جای آن موقعیت جنوب ارتقا پیدا کرد. حال‌مسأله نفت هم مطرح بود، حمل و نقل دریایی مطرح بود؛ و همه این مجموعه باعث شد که موقعیت اقتصادی آذربایجان از آن قدرت گذشته خودش دور بشود و ضعف اقتصادی در آذربایجان پدید بیاید؛ بنابراین در دوران رضاشاه یک ناخشنودی در آذربایجان به وجود آمده بود که عرض کردم یک دلیلش دلیل فرهنگی بود؛ یک دلیلش دلیل سیاسی بود؛ یک دلیلش دلیل اقتصادی بود. چون در هر سه مورد آذربایجانی فکر می‌کرد که مورد تبعیض قرار می‌گیرد و این مورد تبعیض قرار گرفتنش هم دلایلش کاملاً مشخص بود. این یک مسأله؛ مسأله دوم این است که در سال‌های نخست دوران رضاشاه مردم مشارکت در امور سیاسی دارند(البته همه رژیم‌های استبدادی متأسفانه گرفتار همین معضل هستند)؛ مشارکت در امور اقتصادی دارند؛ یک رشد مناسبی پدید می‌آید ولی وقتی‌که جایگاه و پایگاه همان استبداد قوی شد، تکیه گاهش را از دست داد، میان مردم با آن استبداد و با آن مستبد فاصله می‌افتد؛ مردم از مستبد فاصله می‌گیرند و معمولاً آن مستنبد، دیگر خودرأی می‌شود و باعث می‌شود که مردم از او جدا بشوند. آن اعتمادی که بین مردم و آن مستبد و آن شخصی که قبلاً

سیاست مستبدانه پیش‌نمی‌برد، وقتی که استبداد و دیکتاتوری خودش را نشان می‌دهد، آن فاصله بیشتر می‌شود و در نتیجه خواه، ناخواه، موقعیت اقتصادی جامعه هم از آن ضرر می‌بیند. رضاشاه در یک چنین شرایطی گرفتار آمد؛ به‌ویژه در سال‌های پایانی دوران رضا شاه موجودی نقدینگی کشور به سرعت افزایش پیدا کرد؛ یعنی در مقایسه با سال ۱۳۱۷ در سال ۱۳۲۰ نقدینگی هفت برابر افزایش پیدا کرد. این افزایش نقدینگی نشانه کسری بودجه است وقتی که کسری بودجه مطرح می‌شود، نقدینگی هم افزایش پیدا می‌کند، طبیعتاً انعکاسش را در تورم می‌بینیم. سال‌های پایانی دوران رضاشاه تورم بسیار بسیار بالایی بر جامعه حاکم بود و این افزایش تورم در آذربایجان بیشتر از نقاط دیگر خودش را نشان می‌داد. چرا؟ به این دلیل که اولاً جمعیت در آذربایجان زیاد بود؛ ثانیاً شهرنشینی در آذربایجان نسبت به مناطق دیگر ایران بیشتر افزایش پیدا کرده بود؛ بنابراین آن تورم در آذربایجان بیشتر از جاهای دیگر احساس می‌شد. حال به آن عامل فرهنگی هم اندکی پردازم که برسیم به شرایط تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان. ببینید از نظر فرهنگی هم آذربایجان مورد تبعیض قرار گرفته بود و این را احساس می‌کرد؛ چگونه احساس می‌کرد؟ ببینید بنده خودم تا ۷ سالگی واقعاً فارسی نمی‌دانستم؛ هیچ نمی‌دانستم. رفتم سر کلاس اول دبستان نشستم. در کلاس اول دبستان بود که زبان فارسی را من شروع کردم. امروزه این‌گونه نیست؛ تا بستن امسال یک دختر بچه شش، هفت‌ساله از روستا آمده بود؛ دیدم آن دختر بچه موقع بازی کردن، به زبان فارسی زمزمه می‌کرد؛ این بچه در تهران نبود؛ این بچه در آذربایجان بود؛ در تبریز بود؛ یعنی بچه‌ای که امروز به شش یا هفت سالگی می‌رسد، با زبان فارسی آشناست. مثل دوران ما نیست؛ مثل آن دوران قدیم نیست که هیچ‌گونه آشنایی با زبان فارسی نداشتیم. بچه‌ها امروزه با زبان فارسی آشنایی دارند؛ به‌خاطر این‌که وسائل ارتباط جمعی الان افزایش پیدا کرده است؛ رادیو هست؛ تلویزیون هست؛ اینترنت هست؛ شبکه‌های اجتماعی هستند؛ بچه‌ها نه تنها با زبان فارسی، اندکی هم با زبان انگلیسی آشنایی پیدا می‌کنند. این است که برای بچه‌های امروز راحت‌تر است که زبان فارسی را هضم بکنند. وقتی که مدرسه را شروع می‌کنند می‌توانند با زبان فارسی مدرسه پیش بروند؛ اما آن‌موقع این‌گونه نبود؛ ما با زبان فارسی آشنایی چندانی نداشتیم.

تبعیض را چگونه احساس می‌کردند در آذربایجان؟

ببینید من دو مثال خدمتان بگویم و رد شوم و در این موضوع زیاد توقف نکنیم. رضاشاه استانداری به نام آقای مستوفی می‌فرستد به آذربایجان؛ این آقای مستوفی که اتفاقاً آدم فرهیخته‌ای هم هست؛

تاریخ‌نویس است؛ ادیب است؛ ولی اعمالی از خودش نشان می‌دهد که مایه تاسف است واقعا. مثلاً اولین سرشماری ایران شروع می‌شود (حالا بعدها البته گفت که من شوخی کردم)؛ گاهی، برخی افراد، شوخی‌هایی می‌کنند که واقعا خیلی خیلی زشت است. نمی‌خواهم گریز بزنم به شرایط امروز؛ ولی من چند روز پیش از یک نماینده مجلسی در ایران شنیدم که در مجلس گفت که من در اعتراضات سال ۱۳۹۸ آدم کشتم؛ ولی حالا البته بعدا پس گرفت و گفت من چنین جمله‌ای به کار نبردم؛ اما همه دنیا شنیدند و الان نمی‌شود انکار کرد. آن موقع هم ایشان گفت که من چنین حرفی نزدم؛ ولی واقعا گفته بود به سرشماری آذربایجان نگویید سرشماری بگویید «خرشماری»! خیلی جالب است که این آدم خودش هم در همان سرشماری بود؛ یعنی اگر سرشماری بود خود ایشان هم جزو همان‌ها بود. حالا منظورم این است که در آن موقع یک تبعیض‌هایی بود که آذربایجانی احساس می‌کرد و بعد از آن یک شخصی بود به نام آقای محسنی؛ ایشان به اصطلاح مدیر فرهنگ بود در آذربایجان که یک بخشنامه‌ای صادر کرده بود که بچه‌هایی که به زبان ترکی در کلاس حرف می‌زنند افسار الاغ بر گردنشان آویزان کنید و اینها را به آخور ببندید! آخر، بچه کلاس اول، کلاس دوم، کلاس سوم، طبیعی است که به زبان مادریش حرف بزند. این، نمونه‌ای از تهدید‌هایی بود که مردم آذربایجان را به شدت آزرده می‌کرد. واقعا برای مردم آذربایجان قابل تحمل نبود؛ قابل قبول نبود؛ بنابراین با یک چنین شرایطی دوران رضاشاه به پایان رسید؛ یعنی دوران تبعیض و دورانی بود که شدیداً بحران اقتصادی وجود داشت. وقتی هم که رضاشاه از کار برکنار شد، طبعاً حداقل مردم آذربایجان تا اندازه‌ای احساس خوشحالی کردند؛ احساس خشنودی می‌کردند؛ به‌خاطر این‌که از دست یک مستبد رها شده بودند. بنابراین در چنین شرایطی بود که رضاشاه از کار برکنار شد و آقای محمدعلی فروغی دوران گذار را به‌عهده گرفت. محمدرضاشاه پهلوی جایگزین پدر شد. استعفانامه رضاشاه را هم خود آقای فروغی نوشت. در نتیجه بعداً محمدرضا شاه جایگزین پدرش شد. او جوان بود؛ جوانی حدوداً ۲۰ ساله؛ جوانی که خودش را به اصطلاح دموکرات نشان می‌داد؛ چون تحصیل کرده اروپا بود و مردم هم به این باور رسیده بودند که به اصطلاح اندیشه‌های دموکراتیک دارد. شرایط اقتصادی با آغاز جنگ بدتر هم شد وقتی که نیروهای متفقین وارد کشور شدند در سوم شهریور سال ۱۳۲۰ که می‌دانید چند روز بعدش ششم شهریور، رضاشاه برکنار شد و چند روز بعدش هم کشور را ترک کرد و موقعیت اقتصادی کشور نه‌تنها بهبود پیدا نکرد، بدتر هم شد. با ورود متفقین به این کشور به این دلیل که آقای فروغی برای نجات کشور از این بحران اقتصادی آمد و اولین اقدامی که کرد ارزش ریال

را در مقابل پوند استرلینگ بیش از ۱۰۰ درصد پایین آورد؛ یعنی ارزش یک استرلینگ از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال افزایش پیدا کرد. ببینید این چه فاجعه ای در آذربایجان آفرید. بزرگترین فاجعه این بود که بزرگمالکانی که انبارهای پر از گندم داشتند؛ میدانید که آذربایجان سبد غذایی ایران بود؛ وقتی که ارزش پول ملی پایین آمد صادرات سودآوری بیشتری داشت و این بزرگ مالکان شروع کردند به صادر کردن محصولات کشاورزی خودشان. یک قحطی به اصطلاح ساختاری در آذربایجان به وجود آمد دلیلش چه بود؟ دلیلش هم این بود که محصولات صادر میشد و مردم آذربایجان هم که جمعیت زیادی هم بود خود، دچار قحطی شد. حتی به ناوایی ها حمله می‌کردند برخی از ناوایی‌ها در تبریز مجبور شده بودند که به جای نان بین مردم سیبزمینی پخش‌کنند و سیبزمینی بفروشند؛ یعنی قحطی آنقدر تاثیرگذار شده بود. در آن دو، سه سال اول بعد از رفتن رضاشاه، موقعیت اقتصادی آذربایجان، بسیار بسیار تیره شده بود؛ بسیار بسیار بد شده بود. قحطی نان بود؛ بیماری‌های گوناگون بود و در این موقع میدانید که نیروهای خارجی هم در این کشور بودند. نیروهای شوروی در منطقه شمال ایران از خراسان تا آذربایجان بودند. نیروهای انگلیسی در جنوب بودند که بیشتر از سربازان هندی بودند و نیروهای امریکایی؛ ولی بیشترین بدبختی جامعه ایران ما می‌دانید که از دست سربازهای هندی و انگلیسی بود که این‌ها مردم را مورد تعرض قرار می‌دادند و چه کارها که نمی‌کردند. در کتاب‌های تاریخی خیلی به آنها اشاره شده است. پس در نتیجه موقعیت اقتصادی مردم آذربایجان بعد از سقوط رضاشاه نه تنها بهبود پیدا نکرد بلکه بدتر هم شد و در یک چنین شرایطی زمینه برای یک خیزش آماده شد. زمینه برای یک جنبش آماده بود و سال ۱۳۲۲ دولت مرکزی تصمیم گرفت که انتخابات دوره چهاردهم مجلس را برگزار کند. این انتخابات در ششم اسفند همان سال برگزار شد. در خرداد ۱۳۲۴ مجلس افتتاح شد. ببینید چه حادثه‌ای اتفاق افتاد؛ دو نفر از نمایندگان مجلس که یکی نفر اول بود و یکی نفر دوم، اعتبار نامه‌شان در مجلس بدون دلیل رد شد. یکی اعتبارنامه حاج رحیم خویی بود که نفر اول بود و دیگری سیدجعفر پیشه‌وری بود که ایشان نفر دوم بود. اعتبارنامه این دو شخصیت بدون دلیل، بدون هیچ‌گونه مدرکی اعتبارنامه این دو رد شد. حالا حاج رحیم خویی، یک تاجر و یک فعال اجتماعی بود در تبریز و در آذربایجان خیلی مطرح بود؛ ولی آقای پیشه‌وری روزنامه‌نگار بود. روزنامه‌نگاری که ده سال در زندان رضاشاه مانده بود و یک چیزی این انتخابات به آقای پیشه‌وری آموخته بود این را فراموش نکنید خیلی خیلی اهمیت دارد. آقای پیشه‌وری برای تبلیغات و فعالیت‌های انتخاباتی خودش، تمام

آذربایجان شرقی را تا دورترین روستاها زیرپا نهاده بود. تازه در آنجا متوجه فقر مردم شده بود؛ متوجه شده بود که مردم آذربایجان در فقر به سر می‌برند. مردم آذربایجان از سوی بزرگ مالکان در واقع لِه شده‌اند. یعنی موقعیت خیلی بدی پیدا کرده‌اند زیر فشار ژاندارم‌ها، زیر فشار بزرگ مالکان، زیر فشار مالیات بگیرهایی که آن موقع بودند. ۸۰ درصد از مردم در آن موقع روستانشین بودند؛ در روستاها و زیر فشار شدید اقتصادی بودند و اینها را آقای پیشه‌وری از نزدیک مشاهده کرده بود. وقتی که اعتبار نامه‌اش رد شد دیگر کاری نداشت؛ رفت دوباره سرِ روزنامه آژیر خودش. مدتی مقاله می‌نوشت. بعداً روانه تبریز شد و آمد در تبریز زمینه فرقه دموکرات آذربایجان ریخته شد. ببینید در آن موقع سه نوع فعالیت می‌کردند در تبریز؛ البته نهادها و گروه‌ها و سازمان‌های دیگری بودند ولی این سه، تا مطرح بودند؛ انجمن آذربایجان بود و آن روزنامه مشهور آذربایجان که روزنامه به نام آقای شبستری بود و سردبیرش یک شخص دیگری بود؛ ولی خود روزنامه متعلق به آقای شبستری بود. آقای شمس هم سردبیر روزنامه بود. یکی هم جبهه آزادی بود. جالب است جبهه آزادی از طریق خود آقای پیشه‌وری و دوستان او کمی وابسته به حزب توده ایران بودند. به اصطلاح، ارگان کمیته ایالتی حزب توده ایران بود به رهبری صادق بادگان و می‌دانید که حزب توده ایران اولین کمیته ایالتی‌اش را در تهران و دومین کمیته ایالتی خودش را در تبریز تشکیل داد. حالا تبریز این ظرفیت سیاسی را داشت که پیشه‌وری بتواند به فعالیت‌های سیاسی خودش ادامه بدهد. در نتیجه وقتی آقای پیشه‌وری بعد از رد اعتبارنامه‌اش، به تبریز آمد، زمینه را برای تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان آماده دید. با دوستانش نشست مشورت کرد و نهایتاً به این نتیجه رسیدند که آذربایجان نیازمند یک جنبش است؛ ولی باز هم تأکید می‌کنم که هدف از این جنبش واقعاً اجرای قانون اساسی دوران مشروطه بود که از سوی رضاشاه به اصطلاح به کناری نهاده شده بود. دیگر رضاشاه مجری قانون اساسی مشروطه نبود. البته بعداً به این ۱۲ ماده خواهم پرداخت اما باید بگویم که تمام فعالیت اینها، از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و حتی آن جبهه آزادی و تشکلهای دیگر، اجرای قانون اساسی مشروطه بود. چرا قانون اساسی مشروطه؟ به خاطر این که در قانون اساسی مشروطه اولاً مسأله ایالتی و ولایتی مطرح بود؛ وقتی که مسأله ایالتی و ولایتی مطرح بود طبعاً خودگردانی و خودمختاری منطقه‌ای مطرح می‌شد و آذربایجان این استعداد را داشت که سرنوشت سیاسی خودش را خودش به دست بگیرد. در نتیجه فعالیت اینها ابتدا در این چارچوب بود و تمام این ۱۲ ماده‌ای هم که می‌خواهم اشاره کنم که بر اساس آن، فرقه دموکرات

آذربایجان تشکیل شد در این راستا بود. ببینید اولین ماده آن این است که به حفظ استقلال ایران اهمیت می‌دهد؛ در اولین ماده از این بیانیه ۱۲ شهریور نوشته شده است: توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران خواهان مختاریت آذربایجان هستیم. ماده ۲ و ۳ و ۴ تا ۱۲. ببینید ماده دو در رابطه با انجمن‌های ایالتی و ولایتی است، ماده سه خیلی خیلی اهمیت دارد می‌گوید در کنار زبان فارسی ما زبان دیگری داریم که زبان آذربایجانیست که البته آن موقع آذربایجانی می‌گفتند و حالا واقعش این است که زبان ترکیست. ماده سه درباره توسعه صنایع است. ماده چهارش توسعه تجارت، ساخت شهرها، رسیدگی به مسائل دهقانان که پیشه‌وری متوجه این فاجعه دهقانی در منطقه شده بود و این خیلی اهمیت دارد؛ بعدا مبارزه با فساد، مبارزه با بیکاری و بعد مسأله انتخابات. در رابطه با انتخابات آقای پیشه‌وری مسأله داشت؛ می‌گفت که تعداد نمایندگانی که در مجلس هستند با جمعیت آذربایجان همخوانی ندارد. ما بر اساس جمعیت آذربایجان حداقل نیازمند ۲۰ نماینده در مجلس هستیم. بعد از آن، مسأله مالیات بود؛ ببینید تمام تأکید آنها بر این بود که ۷۵ درصد از این مالیاتی که ما می‌پردازیم، باید در همین جغرافیا هزینه شود؛ این، در قانون اساسی مشروطه بود. ببینید قانون اساسی مشروطه در ماده بیست و نه‌اش، متمم قانون، ماده ۹۰ تا ۹۶ اینها را پیش‌بینی کرده بود؛ هم زبان را پیش‌بینی کرده بود، هم هزینه مالیات‌ها را پیش‌بینی کرده بود که ۷۵ درصد از مالیاتی که در ایالت جمع‌آوری می‌شود باید در همان ایالت هم هزینه شود؛ باید در همان ایالت برای توسعه اقتصادی و فعالیت‌های عمرانی هزینه شود. آخرین ماده، دوستی با همه ملل ساکن در ایران است. خیلی به این هم توجه باید کرد؛ ببینید این‌ها مخالف دوستی با هیچ ملتی، با هیچ قومی، با هیچ مردمی در ایران نبودند. در ماده ۱۲ اشاره می‌کند که هدف این بیانیه ایجاد و گسترش دوستی با همه ملت‌هایی است که ساکن در ایران هستند. بنابراین فرقه دموکرات آذربایجان برخلاف آنچه گفته می‌شود؛ علی‌رغم آنان‌که با کلمات بازی می‌کنند و برخی هم برای پیدا کردن نام و نشان فعالیت می‌کنند، ساخته و پرداخته استالین نبود. اینها افسانه‌ای بیش نیست. به‌خاطر این‌که مردم آذربایجان به این نتیجه رسیده بودند که سرنوشت سیاسی خودشان را خودشان به دست بگیرند؛ چون احساس کمبود نمی‌کردند و می‌گفتند ما این توانایی را داریم که خودمان، خودمان را اداره کنیم. ما در جنبش‌های اجتماعی، خودمان را نشان دادیم؛ ما مشروطه را درست کردیم؛ ما برای مشروطه جان دادیم؛ برای حفظ مشروطه فعالیت کردیم؛ ما خودمان می‌توانیم خودمان را اداره بکنیم.

این را خدمتتان می‌گویم که اغلب کنسول‌های کشورهای اروپایی، به‌ویژه انگلیس و آمریکا هم در گزارش‌های خودشان به دولت‌هاشان می‌نویسند که ما هم به این باور رسیدیم که مردم آذربایجان توانایی اداره خودشان را حتی بهتر از تهران دارند. پس فرقه دموکرات آذربایجان محصول این دوره و ضرورت زمان بود که تشکیل شد و کارهایش را پیش برد.

ممنون از توضیحات تفصیلی‌تان. بسیاری از مطالبی که فرمودید اصلاً فکت‌های تاریخی است و غیرقابل انکار؛ اما به یک نکته یا اشاره‌ای نفرمودید یا شاید اصلاً باور شما نیست؛ آن هم این است که آیا زمزمه این بود که مثلاً مردم آذربایجان بخواهند جدا بشوند از دولت-ملتی (Nation- State) که رضاشاه ساخته بود؟ آیا چنین چیزی واقعا در ذهن و زبان و عمل مردم آذربایجان و نخبگان آن زمان وجود داشت؟

ببینید پیشه‌وری که در ۱۲ سالگی می‌رود به قفقاز، می‌رود به باکو، تحصیلاتش در آنجا بوده است. با جنبش چپ آشنایی پیدا می‌کند. تعدادی از این افرادی که در داخ تشکیلات فرقه فعالیت می‌کردند، تحصیلکرده آن سوی مرزها بودند؛ تحصیلکرده روسیه بودند؛ حتی در آنجا زندگی کرده بودند. یک تعدادی از این‌ها حتی با زبان فارسی آشنایی نداشتند. شاید در ذهنشان این بود که ما هم می‌توانیم خودمان را اداره بکنیم؛ اما واقعیت این است که بیانیه ۱۲ شهریور نشان می‌دهد که اینها هیچ کدام خواهان جدایی و تجزیه آذربایجان از ایران نبودند؛ چراکه همان‌گونه که در ابتدا به آن اشاره کردم، در این بیانیه که ۱۲ شهریور نوشته شده است، اولین ماده همراه با این عبارت است: «توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران». همین مشخص می‌کند که فرقه دموکرات آذربایجان به چنین چیزی باور نداشت. فراموش نکنید که خود آقای پیشه‌وری و حتی افراد دیگر اینها روزنامه‌ای قبلاً چاپ کرده بودند به اسم «آذربایجان جزو لاینفک ایران». آنان هیچ‌کدام به فکر تجزیه نبودند؛ اینها اتهاماتی است که بعداً به آنها زده شده است؛ اتهام‌های زشت دیگری هم به آنها زده شده است.

فرقه در مجموع، یک سال در قدرت بود؛ در واقع شش‌ماه در قدرت بودند و شش‌ماه بعدی همواره مورد اتهام‌های عجیب و غریب بودند؛ اتهام‌هایی که واقعاً تعجب‌برانگیز است. اتهام‌هایی به این افراد وطن‌دوست زده می‌شود که خجالت‌آور است. مثلاً روزنامه‌های تهران می‌نوشتند اینها یکسری متجاسرند؛ اینها یکسری خائندند؛ اینها یکسری اجنبی پرستند؛ اینها یکسری یاغینند؛ اینها یک گروه اشرارند؛ ببینید روزنامه‌های تهران کلمه‌هایی به کار می‌بردند که خیلی بد



بود. این تعابیر در زبان فارسی خیلی حرفهای زشتی هستند که نثار این شخصیتها میشد. این شخصیتها که حکومت ملی را تشکیل دادند، همگی افراد فرهیخته و باسواد بودند؛ انسانهایی بودند که هم با فرهنگ فارسی و هم ترکی و بخشی هم با روسی آشنایی داشتند. ولی متأسفانه روزنامه‌های تهران به اینها رجّاله می‌گفتند! چیزهای دیگری هم نوشته شده در همان روزنامه‌ها اسنادش هست؛ ببینید برای تخریب این انسانها به اینها می‌گفتند گروه پرتقال فروش؛ پرتقال فروشهایی که دولت تشکیل داده‌اند. اولاً پرتقال فروش با یخچال فروش فرق نمی‌کند؛ چه فرقی دارد انسان پرتقال‌فروش باشد یا مثلاً ماشین‌فروش یا هر چیز دیگری. فرض کن شما با گفتن پرتقال‌فروش به دکتر سلام الله جاوید می‌خواهی تحقیرش کنی؟ یا شخصیتی مثل پیشه‌وری که یک عمر قلم زده، ده سال در زندان رضاشاه بوده، در تمام عمرش یا معلم بوده یا روزنامه‌نگار بوده‌است. همین‌طور است بقیه کسانی که این دولت را تشکیل داده بودند؛ می‌خواهی مثلاً با پرتقال‌فروش یا رجاله خواندن آنان به چه بررسی؟ اینها بالاخره نشان می‌دهد که چه کینه و نفرتی تهران نسبت به این افراد داشته‌است که البته بعداً در لشکرکشی‌های تهران ما اینرا از نزدیک مشاهده می‌کنیم که چه خصومتی با اینها داشتند. نه، اینها هیچ‌کدامشان اصلاً در فکر این نبودند که از ایران جدا بشوند. گفتم که اینها روزنامه‌هایی داشتند به نام آذربایجان جزو لاینفک ایران؛ اینها هیچ موقع در ذهنشان هم نمی‌گنجید که آذربایجان را از ایران جدا بکنند؛ اتفاقاً شاید گروهی در تهران بودند که ناخواسته به آن اندیشه کمک می‌کردند که اینها را مجبور به این کار بکنند. ببینید وقتی که حکومت ملی تشکیل شد، تهران همه بلاها را به سر اینها آورد ورود سیگار، قند و شکر را به آذربایجان ممنوع کرد. تمام بانکهای آذربایجان را خالی کرد. وقتی که حکومت ملی تشکیل شد، اجناس در آذربایجان خیلی خیلی قیمتشان پایین‌تر از مناطق دیگر بود؛ تجار مناطق دیگر می‌آمدند از اینجا کالا می‌خریدند. می‌دانید که تجار کالا را می‌برند بدهی‌شان را بعداً می‌پردازند؛ چکی که آنها قبول کرده بودند که بپردازند، تهران نمی‌گذاشت که این چکها وصول شود و به اصطلاح برگشت می‌خورد. همه‌جور فشاری بر سر حکومت ملی وارد می‌کردند که خوب طبعاً وقتی که این همه فشار وارد میشد به اینها، برخی از اینها هم به شعارهایی تندروانه متوسل میشدند یا حرکت‌های رادیکالی از ایشان سر می‌زد؛ ولی هدف نهایی فرقه دموکرات آذربایجان این نبود که از ابتدا تمام هدفشان اجرای قانون اساسی مشروطه بود. این هم طبیعی است که اگر دولت، اگر حکومت مرکزی، این اراده را داشت، باید این قانون را به اجرا درمی‌آورد. بنابراین نه، من فکر نمی‌کنم که اینها اصلاً به فکر

تجزیه بودند؛ اصلاً چنین فکری در ذهنشان نبود؛ ولی ماه‌های آخر، زیر فشار شدید اقتصادی بودند؛ زیر فشار شدید روانی و روحی بودند؛ ببینید آقای قوام سه نوبت با فرقه دموکرات آذربایجان مذاکره کرد؛ حدود دو هفته، سه هفته در تهران، این‌ها نشستند ابتدا مذاکره کردند؛ حتی قبل از خروج نیروهای شوروی از منطقه؛ ولی به توافق نرسیدند. ببینید وقتی اینها از هواپیما پیاده شدند بیایند به طرف محلی در باغ شاه در آنجا مذاکره کنند، در مسیر راه، کارگرهای آذربایجان از مناطق مختلف تهران با دوچرخه خودشان را به مسیر این گروه رسانده بودند و به اینها داد و فریاد می‌کردند که مواظب باشید گول اینها را نخورید؛ اینها شما را فریب می‌دهند. اینها کارگرهای آذربایجان می‌باشند. ببینید یکی از ویژگی‌های آذربایجان این بود که نیرو فرست بود؛ آذربایجان نیرو کار می‌فرستاد به مناطق دیگر ایران و اینها در تهران در مناطقی بودند فقیرنشین در حاشیه شهر و همین‌ها از آقای پیشه‌وری و گروه همراهش می‌خواستند که مواظب حيله‌گری‌های تهران باشند. بنابراین نه، اینها با صداقت آمده بودند. مرحله اول مذاکرات با شکست روبرو شد. در مرحله دوم هم همین‌طور و در مرحله سوم در نهایت با مظفر فیروز یک قرارداد ۱۵ ماده‌ای را تصویب کردند که در تبریز به اجرا بگذارند که متأسفانه از سوی تهران این به اجرا گذاشته نشد. اگر به اجرا گذاشته می‌شد نه آن جریان ۲۱ آذر ۲۵ اتفاق می‌افتاد نه این همه کشتار اتفاق می‌افتاد و نه این‌همه مجبور می‌شدند از ایران از منطقه آذربایجان به بخش شمالی آذربایجان بروند به طرف باکو و در آنجا پناهنده سیاسی بشوند و می‌دانید که این حادثه تازه به اینجا منتهی نشده است. ببینید فاجعه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به پایان نمی‌رسد؛ اینها جشن کتاب سوزان راه انداختند در ۲۶ آذر ۱۳۲۵؛ فاجعه نسل‌کشی از سوی یونسکو مورد بحث و پیگیری است. فرقی نمی‌کند نسل‌کشی انسانی داریم که انسان‌ها را قتل عام می‌کند؛ نسل‌کشی فرهنگی هم داریم. تهران در سال ۱۳۲۵ و ۶ آذر ۱۳۲۵ در آذربایجان نسل‌کشی فرهنگی برپا کرده، کتاب‌هایی را که حکومت ملی چاپ کرده بود و مجانی در اختیار دانش‌آموزان قرار داده بود و این دانش‌آموزان از این کتاب‌ها استفاده می‌کردند، در ۲۶ آذر ۱۳۲۵ اینها جمع‌آوری کردند، در جلوی مدارس، مخصوصاً در میدان ساعت (ساعات قباغی) تبریز، جمع کردند، استاندار آمد، مسؤولان فرهنگی آمدند و کتاب‌ها را آتش زدند. این یک نسل‌کشی فرهنگی است. این ظلمی است که در حق مردم آذربایجان در سال ۱۳۲۶ اتفاق افتاده و پرونده‌اش هنوز بسته نشده است و هنوز پرونده‌اش باز است. چه آن قتل عامی که انجام دادند، چه قتل عام فرهنگی که در سال ۱۳۲۵ در ۲۶ آذر اتفاق افتاده. هردو پرونده‌اش

باز است و باید روزی مورد بررسی قرار بگیرد. نه، این اتهام هایی که زده میشود که نمودار آنها به پشتیبانی شوروی میخواستند آذربایجان را از ایران جدا کنند، صحت ندارد. آذربایجان از ایران جداشدنی نیست؛ نه آن موقع نه امروز و نه فردا. آذربایجان، خودِ ایران است. چه ضرورتی داشت که این کار را بکنند. ببینید، دولت و حکومت ملی آذربایجان یک دولت دفاکتو بود؛ دولت دفاکتویی بود که سرزمینش مشخص بود، نیروی نظامی داشت، نیروی انتظامی داشت، دولت داشت یک دولت دفاکتو بود ولی وزارت امور خارجه نداشت؛ حکومت ملی هیچ اصراری نداشت که با دولت‌های دیگر ارتباط برقرار بکند؛ پس خود این نشان میدهد که اینها هدفی نداشتند که از ایران جدا بشوند؛ این یک افسانه‌سرایست. این داستان از سوی برخی مطرح می‌شود که از عظمت این جنبش بکاهند؛ این جنبش را کوچک بکنند. واقعیت این نیست؛ واقعیت آن است که تاریخ هم نشان میدهد و اسناد هم گواه است که در هیچ کجای این جنبش یک ساله حکومت ملی، با تمام آن فشارهایی که تهران وارد می‌کرد سخنی از جدایی و تجزیه در میان نبوده‌است.

در روایتی که شما از قضیه پیشه‌وری و فرقه دموکرات به دست دادید، جایگاه روسیه و شوروی آن زمان و همینطور جمهوری آذربایجان و شخص باقراف پنهان است؛ به نظر شما آنها چقدر تاثیر داشتند؟

ببینید جمهوری سوسیالیستی آذربایجان از نظر زبان از نظر تبار از نظر فرهنگ، میشود گفت نزدیک‌ترین کشور به آذربایجان ایران بود. نکته جالب آنجاست که تمام کسانی که از منطقه جنوب به آن بخش رفته‌اند هیچ کدامشان در آنجا دچار مشکلات زبانی نبودند؛ از آن دست مشکلاتی که بعضی اوقات تمام پناهنده‌هایی که به کشورهای مختلف می‌روند دچارش میشوند و حداقل دو تا سه سال طول می‌کشد تا خودشان را پیدا کنند، زبان یاد بگیرند و... خیلی از آنها اصلاً نیازی به آن نداشتند. تا رفتند در آنجا آنهایی که ریشه‌های روستایی داشتند شروع کردند به کار کشاورزی. آنها که جوان‌تر بودند زود رفتند حرفه آموختند و یا بعدها به دانشگاه راه پیدا کردند. یک نزدیکی زبانی و فرهنگی و تباری هست بین این دو. دومین اصل که طبعاً آقای پیشه‌وری، دکتر سلام الله جاوید و... در آن منطقه تحصیل کرده بودند؛ خواه ناخواه یک نزدیکی بین اینها بود؛ ممکن است از نظر فکری هم نزدیک بودند، ولی به آن معنا نبود که اینها وابسته به آن گروهند یا وابسته به باقراف. باقراف بعد از این جریان، خودش تیرباران شد رفت؛ ولی فرقه همان‌طور باقی‌ماند و به زندگی خود ادامه داد؛ به فعالیت‌های فرهنگی خودش ادامه داد، روزنامه‌اش را درآورد، بعداً هم البته میدانید که با حزب توده ایران وحدت کرد که کاشکی این وحدت را هم انجام نمیداد؛ چون وحدت، تاحدودی سبب حذفش شد که نباید اصلاً

این وحدت پیش می‌آمد. حالا به هر حال من درباره این مسأله کتابی در دست نگارش دارم که این وحدت که چه دستاوردی برای فرقه دموکرات آذربایجان داشت که البته من فکر نمی‌کنم دستاوردی هم داشت؛ شاید هم یک فاجعه بود برای فرقه دموکرات آذربایجان. به هر روی یک نزدیکی بود ولی آن چه اینجا و آنجا یک چیزهایی هم گفته می‌شود که نمی‌دانم در آنجا با قرا ف نسبت به پیشه‌وری بدبین بود؛ شاید اصلاً یکی از دلایل قتل پیشه‌وری به دست باقرا ف همین بود. اینها همه افسانه است؛ باقرا ف خیلی هم به پیشه‌وری علاقه‌مند بود؛ خیلی هم احترام همدیگر را داشتند؛ اصلاً دلیلی نداشت که اینها با هم دشمن باشند و یا باقرا ف بخواهد پیشه‌وری را از سر راه بردارد. گویا صحبت بر سر این بود که اینها می‌خواستند به ایران برگردند؛ باقرا ف اصرار داشت که برنگردد و این که چرا شما همان موقع، اعلام استقلال نکردید. البته اینها اصلاً هدفشان استقلال نبود؛ هدفشان را از اول عرض کردم خدمتان. هدف فرقه دموکرات آذربایجان اجرای قانون اساسی مشروطه بود که در آنجا خودمختاری تأیید شده بود. در متمع قانون اساسی مشروطه مواد ۹۰ تا ۹۶ این مسأله مطرح شده است و ماده اصل ۲۹ هم به این مسأله اشاره شده است که اینها سرنوشت سیاسی خودشان را می‌توانند به دست بگیرند.

اجازه بدهید یک گریز کوچک بزنم؛ امروزه بعد از هفتاد و پنج سال، آقای رضایی، معاون آقای رئیسی هم به این اشاره می‌کند و می‌گوید که ما باید به اصطلاح، یک نوع فدرالیسم اقتصادی ایجاد بکنیم. می‌بینید بعد از نزدیک هشت دهه این داستان که آن موقع مطرح بود، باز هم مطرح است، که اتفاقاً اگر به اجرا درمی‌آمد و این حکومت ملی هم به عنوان انجمن ایالتی و ولایتی در آذربایجان کار خودش را پیش می‌برد طبیعتاً موقعیت اقتصادی آذربایجان خیلی بهبود پیدا می‌کرد؛ خیلی وضع بهتر می‌شد؛ در کل می‌توانست دموکراسی در ایران گسترش بیشتری پیدا کند؛ خیلی در ایران تاثیرگذار بود؛ چون بالاخره فراموش نکنید که اصل دموکراسی مشارکت مردم و تضمین دموکراسی نظارت بر عملکرد آن است؛ نظارت بر عملکرد دولت است. اگر انجمن ایالتی‌ها و ولایتی‌ها شروع به کار می‌کردند، نظارت بر عملکرد تهران هم می‌کردند. در نتیجه تهران هم راه استبداد را پیش نمی‌گرفت و مجبور می‌شد که بالاخره به نوعی با این ایالت‌ها همسو شود و اینها خیلی موثر می‌شد در رشد دموکراسی، توسعه سیاسی و در عین حال توسعه اقتصادی. پس خیلی خیلی بهتر از این می‌شد. بنابراین طبعاً باقرا ف هم رهبر جمهوری آذربایجان بود؛ دارای قدرتی بود؛ خیلی نزدیکی با استالین داشت؛ ولی این‌که تمام این فرقه دموکرات آذربایجان ساخته و پرداخته استالین و به دست باقرا ف باشد، یک افسانه است. یک

افسانه‌ای است که برخی برای کسب نام و نشان و مطرح کردن خودشان سندسازی می‌کنند، اسناد درست می‌کنند؛ واقعیت این‌طوری نیست. شما به عملکرد فرقه دموکرات آذربایجان نگاه کنید، ببینید حکومت ملی ۲۰ ماده دارد در کنگره ملی؛ وقتی حکومت ملی به رهبری آقای پیشه‌وری تشکیل شد و انتخابات شکل گرفت و حکومت ملی تشکیل شد ۲۰ ماده همه این مواد در رابطه با فعالیت‌های فرهنگی است، فعالیت‌های عمرانی است، توسعه صنایع است؛ در هیچ کدام از این مواد، صحبت از جدایی و تجزیه و دشمنی نیست؛ هدف هم‌اشاره رشد اقتصادی و رشد فرهنگی بود. آری، روی زبان خیلی تأکید و پافشاری می‌کردند؛ می‌گفتند ما یک زبانی داریم، این زبان زبان ترکی است و میلیون‌ها مردم این کشور هم به این زبان تکلم می‌کنند و کاش هم که ما چند زبانه بودیم. خیلی از آن دولت-ملت‌ها (Nation-State) که شما اشاره کردید، چندزبانه هستند. اتفاقاً آن دولت-ملت با بودن چند زبان تقویت پیدا می‌کند و ضعیف‌تر نمی‌شود؛ آن اندیشه که یک زبان، یک تاریخ، یک جغرافیا، یک فرهنگ و... ایده درستی نیست؛ چون خیلی از کشورهای جهان هستند که کوچکند (مثلاً سوئیس) اما دولت-ملت در آنجا خیلی قوی‌تر از جاهای دیگر است. در بلژیک هم همین‌طور، در کانادا هم همین‌طور؛ خیلی از مناطق جهان، چند زبانه هستند ولی آن پروژه دولت-ملت‌شان خیلی قوی‌تر از جاهای دیگر است؛ خیلی قوی‌تر از آنجایی است که به اصرار خواستند به اصطلاح ملت‌سازی بکنند. ملت‌سازی نه به دستور و فرمان و نه به زور اجرایی نمی‌شود. ملت‌سازی یک پروسه‌ای است که با مشارکت مردم هیچ فرقی نمی‌کند با هر زبانی هم می‌تواند ملت دولت را بسازند به خاطر اینکه Nation State بیشتر از آن‌که یک مقوله سیاسی باشد، مقوله‌ای است اقتصادی. انسان‌ها از طریق اقتصاد به هم بیشتر پیوند می‌خورند؛ منافع تجاری و سودآوری انسان‌ها را بیشتر و بیشتر به هم نزدیک می‌کند. در کشورهای اروپایی ده‌ها کشور، سال‌های طولانی با هم جنگیدند؛ انگلستان با فرانسه، فرانسه با آلمان و ... ولی بعدها منافع اقتصادی این کشورها را به هم نزدیک و دوست همدیگر کرد و اتحادیه اروپا را تشکیل دادند. درباره ما هم، همین‌گونه است؛ منافع اقتصادی کشور ما، بیش از زبان، ما را به هم پیوند می‌زند و ما را به هم نزدیک می‌کند. بنابراین بیش از این‌که یک زبان، یک تاریخ، یک فرهنگ، بتواند Nation State بسازد، منافع اقتصادی راحت‌تر این پروسه را به پایان برساند.

به عنوان آخرین سوال، این (به تعبیر شما) جنبشی که در آذربایجان در سال ۲۴ اتفاق افتاد، بالاخره یک واقعه قابل تأملی بوده‌است. به نظر شما این واقعه تاریخی برای امروز ایران چه درس‌هایی عبرت‌انگیز می‌تواند داشته باشد؟ شما نیز از این رهگذر چه توصیه‌هایی دارید به

نسلی که الان در آذربایجان زندگی می‌کنند و علقه‌های هویتی دارند نسبت به زبان ترکی، نسبت به فرهنگ آذربایجانی؟

ببینید، تاریخ البته معلم نیست؛ ولی بالاخره آموزه‌هایی دارد که ما باید آن‌ها را بپذیریم، یاد بگیریم و از آن نتیجه بگیریم تا بتوانیم از آنها استفاده بکنیم. ما علقه‌های احساسی را باید کنار بگذاریم، گروه‌های احساسی در همه جامعه هستند؛ اینها گروه‌هایی هستند که نمی‌دانند چه می‌خواهند؛ دنبال چه هستند؛ ولی واقعیت این است که مردمی که در آن منطقه زندگی می‌کنند، خواسته‌هایی دارند؛ خواسته‌های هویتی دارند؛ فرض‌کنیم یکی از خواسته‌های هویتیشان، زبان است؛ اتفاقاً جالب این است که اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که ضامن این امر است ۴۲ سال است به اجرا در نمی‌آید. نمی‌دانم چرا به اجرا در نمی‌آورند؛ الان تکنولوژی آن‌چنان پیشرفته است که قابل اجراست. چرا این اصل ۱۵ را به اجرا در نمی‌آورند که خواسته مهم مردم آذربایجان است؟ درحالی‌که گسترش زبان ترکی آذربایجانی در منطقه می‌تواند به توسعه زبان فارسی هم کمک بکند. اولین خواسته مردم در آذربایجان این است که به زبان مادری خودشان درس بخوانند. ببینید تمام روانشناس‌ها الان اتفاق نظر دارند که انسان‌هایی که به چند زبان تسلط دارند اندیشه بهتری می‌توانند ارائه بدهند و می‌توانند مفاهیم بیشتری بسازند؛ می‌توانند آنچه را در مغزشان می‌گذرد، به راحتی بیان کنند. در نتیجه اولین خواسته مردم آذربایجان این است که به زبان مادری خودشان تکلم بکنند، به زبان مادری خودشان تحصیل بکنند و این به آن معنا نیست که زبان فارسی را دور بیاندازند؛ زبان فارسی هم یک زبان است که بین همه مردم ایران جاری است و ما از طریق آن می‌توانیم با دیگر مناطق ایران هم ارتباط برقرار بکنیم. نکته دوم، موقعیت اقتصادی این منطقه است؛ ببینید آذربایجان بازم بر اساس گفته‌های وزارت کار ایران، آذربایجان شرقی در سال استان ۲۵۰ هزار نیروی کار به مناطق دیگر می‌فرستد؛ این، تخلیه است؛ این تخلیه فکری آذربایجان است؛ این هم صدمه می‌زند به آذربایجان. تمام جمعیت، متمرکز شده در استان‌های مرکزی و در تهران. زمانی تبریز یک قطب صنعتی بود؛ الان نمی‌توان گفت که تبریز یک قطب صنعتی است. بنابراین بار دیگر باید این منطقه از نظر صنعتی رشد پیدا بکند. آذربایجان این ظرفیت را دارد؛ هم ظرفیت زیرزمینی دارد، هم ظرفیت انسانی دارد. امروزه نیروی انسانی در اقتصاد اهمیت بسیار بیشتر از گذشته دارد. آذربایجان، نیروی انسانی دارد؛ نیروی انسانی خیره دارد؛ نیروی تحصیلکرده دارد؛ مواد زیرزمینی فراوان دارد. در منطقه مغان الان نفت است؛ صحبت از نفت و گاز منطقه مغان هست؛ همه این ظرفیت‌ها هست، اگر

اینها به کار رود، طبعاً می‌تواند به توسعه اقتصادی کشور کمک کند؛ می‌تواند به توسعه همه کشور کمک بکند؛ نه تنها منطقه آذربایجان. در نتیجه این به اصطلاح تنگنظری‌ها را باید دور انداخت؛ باید به خواسته مردم توجه کرد. همه ایران را نمی‌توان از تهران اداره کرد. بدون شک، تهران پایتخت ایران است؛ دارای اهمیت است؛ ولی بگذارید این مناطق سرنوشت سیاسی خودشان را خودشان به دست بگیرند. این به معنای تجزیه نیست. اگر پارلمانی در همان ایالت و در تبریز تشکیل شود و جوابگوی مردمی باشد که در آنجا زندگی می‌کنند، آن نمایندگان مجلس مکلفند بیشتر به درد مردم برسند و بیشتر به خواسته‌های مردم اهمیت بدهند. طرف، نماینده آذربایجان می‌شود، می‌رود تهران و چهارسال یادش می‌رود اصلاً که در حوزه انتخابی‌اش چه می‌گذرد؛ ولی وقتی که در تبریز و در منطقه و حوزه انتخابی خودش بنشیند تا آنجا حداکثر ۵۰ کیلومتر فاصله داشته باشد مجبور است به درد مردم برسد و خواسته‌های مردم را اجرا بکند؛ بنابراین این سرنوشت سیاسی را وقتی به دست بگیرد این مناطق می‌تواند به رشد اقتصادی هم کمک کند. رشد اقتصادی آن منطقه هم رشد اقتصادی همه کشور است؛ رشد اقتصادی سیستان و بلوچستان، یعنی رشد اقتصادی آذربایجان. بالاخره فراموش نکنید که این تبادل مالی می‌تواند به گسترش و رشد اقتصادی کمک کند. می‌تواند در تولید ناخالص ملی سهمشان را ببرند بالا. وقتی که سیستان و بلوچستان ببرد بالا، خوزستان ببرد بالا، خود آذربایجان تولید ناخالص داخلی خودش را ببرد بالا، طبیعتاً به رشد اقتصادی ایران کمک می‌کند و این می‌تواند راهکاری برای آینده باشد؛ حتی دوستی، رفاقت، نزدیکی را بین مردم بیشتر می‌کند. شما از این وحشت نداشته باشید که این اصل ۱۵ به اجرا در بیاید. من تعجب می‌کنم که تا حالا چرا به اجرا در نیامده است؛ تمام امکانات اجرای این اصل که در کشور وجود دارد.